

فخر مدبر و شجره نسبش^۱

نذیر احمد

پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی | ترجمه شیوا امیرهدایی

| ۲۳۲ - ۲۱۵ |

چکیده: فخر مدبری یکی از مورخان و نویسندگان شناخته شده در اوایل سده هفتم است که دو اثر از او را می‌شناسیم؛ شجره‌الانساب یا بحر الانساب و آداب الحرب والشجاعه. هر دو کتاب چاپ شده‌اند و در اختیار پژوهشگران قرار دارند. آنچه در این مقاله بدان پرداخته شده، به شجره‌الانساب مربوط می‌شود که موضوع آن به شجره‌نامه خاندان فخر مدبر اختصاص دارد. در واقع مؤلف انگیزه خود از تألیف این اثر را دسترسی به اسناد شجره اسلاف خود از شجره‌ای می‌داند که در دربار خسروملک فرزند خسروشاه (۵۵۹-۵۸۳ ق/۱۱۶۴-۱۱۸۸ م) نگهداری می‌شد. از این رو شجره مذکور را به لاهور آورده و از آن شجره نسب خود را استخراج کرده است. این کار انگیزه‌ای می‌شود برای جمع کردن نسبت انصار و مهاجران. وی اطلاعات لازم را از منابع گوناگون استخراج کرده است. نویسنده با بررسی منابع مختلف به این نتیجه رسیده فخر مدبر در فراهم کردن شجره‌نامه خاندانش دچار اشتباه بزرگی شده است و بر این مبنا این خطا در این مقاله اصلاح شده است.

کلیدواژه‌ها: فخر مدبر، شجره‌الانساب، شجره‌نامه، آداب الحرب والشجاعه، تاریخ سیستان، نصر بن احمد.

Fakhr-i Mudabbir and His Genealogical Tree

Nadhīr Aḥmad

Translated by Shiva Amir Hodaie

Abstract: Fakhr-i Mudabbir was a well-known historian and writer of the early seventh century AH. Two of his works are extant: *Shajarat al-Ansāb* (also known as *Baḥr al-Ansāb*) and *Adāb al-Ḥarb wa al-Shajā'a*. Both books have been published and are available to researchers. This article focuses on *Shajarat al-Ansāb*, which is dedicated to the genealogy of Fakhr-i Mudabbir's own family. The author claims that his motive for compiling this work was access to a genealogical document belonging to his ancestors, which was preserved at the court of Khusrau Malik, son of Khusrau Shāh (559–583/1164–1188). He brought the document to Lahore and extracted his family lineage from it. This effort inspired him to collect the genealogies of the Anṣār and Muhājirūn as well. Fakhr-i Mudabbir drew on various sources to compile his material. Based on an analysis of multiple sources, the author concludes that Fakhr-i Mudabbir made a significant error in constructing his family tree—an error that is addressed and corrected in this article.

Keywords: Fakhr-i Mudabbir, *Shajarat al-Ansāb*, genealogy, *Adāb al-Ḥarb wa al-Shajā'a*, *Tārīkh-i Sīstān*, Naṣr b. Aḥmad.

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از «فخر مدبر اور اس کا شجره نسب»، منتشرشده در مجله «تحقیق»، ویژه نامه جشن پنجاهمین

سالگرد دانشگاه سند، ۱۹۹۶-۱۹۹۷ م، شماره مشترک ۱۰-۱۱، صص ۱۹۷-۲۱۴



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت مترجم

مقاله‌ای که ترجمه آن پیش روی مخاطبان قرار گرفته در مورد شجره خاندان فخر مدبر، از مورخان و نویسندگان فارسی‌گوی شبه قاره است که دارای نکات مهم و سودمندی است. این مقاله به قلم توانای نذیر احمد محقق برجسته زبان و ادب فارسی نگاشته شده است. مقالات ارزشمندی از نذیر احمد به زبانهای اردو، انگلیسی و فارسی باقی مانده است که اکثر قریب به اتفاق آنها نکته‌سنجانه و حائز اهمیت بالایی هستند. وی دقت کم‌نظیری در حوزه‌های مختلف ادبی و تاریخی داشت که مقاله پیش رو شاهی است برای این ادعا. نذیر احمد در این مقاله پس از بررسی منابع مختلف به این نتیجه رسیده که فخر مدبر در کشف و معرفی نسب خاندانش دچار اشتباه شده است و از این رو هدف از این مقاله اصلاح این اشتباه بوده است. از آنجا که در خصوص فخر مدبر اطلاع اندکی در دست است و از طرفی تا آنجایی که اطلاع دارم دو اثر او، یعنی آداب الحرب و الشجاعة و نیز شجرة الانساب/بحر الانساب هر دو در دست تحقیق و تصحیح مجدد قرار دارند، بنابراین این مقاله در تکمیل اطلاعات مربوط به فخر مدبر بسیار مفید خواهد بود. لازم می‌دانم پیش از ترجمه مطالبی را به اختصار در خصوص فخر مدبر و شجرة الانساب بیان کنم:

در سال ۱۹۳۷م/۱۳۰۵ش سردیسون راس کتابی با نام «تاریخ مبارکشاه مروروزی اندر احوال هند» به چاپ رساند که در واقع مقدمه تاریخ شجرة انساب فخر مدبر است. این کتاب فخر مدبر که در اصل شجرة الانساب یا بحر الانساب نام دارد، در کنار زین الاخبار گردیزی، طبقات ناصری و تاج‌المآثر در شمار کهن‌ترین کتابهایی قرار می‌گیرد که در شبه قاره به زبان فارسی تألیف شده‌اند. از این کتاب با عناوینی چون «بحر الانساب»، «شجرة انساب مبارکشاهی» و «شجرة انساب» یاد

می‌شود. البته بر روی جلد چاپی «تاریخ فخرالدین مبارکشاه مرورودی اندر احوال هند» نوشته شده است. کتاب به رغم اهمیتی که دارد، کمتر مورد توجه واقع شده است. فخر مدبر علاوه بر این کتاب، کتاب آداب الحرب و الشجاعة را نیز نوشته است که این کتاب به کوشش احمد سهیلی خوانساری در سال ۱۳۴۶ در تهران چاپ شده است. وی در قرن ششم می‌زیسته و به احتمال زیاد در نیمه اول این سده متولد شده است. پدرش، منصور بن سعید، از علمای مشهور زمان خود بود. فخر همچنین تبار خاندان خود را به ابومسلم خراسانی می‌رساند و سلطان محمود غزنوی را جد مادری خود می‌داند.

مؤلف انگیزه خود از تألیف این اثر را دسترسی به اسناد شجره اسلاف خود از شجره‌ای می‌داند که در دربار خسروملک فرزند خسروشاه (۵۵۹-۵۸۳ ق/ ۱۱۶۴-۱۱۸۸ م) نگهداری می‌شد. از این رو شجره مذکور را به لاهور آورده و از آن شجره نسب خود را استخراج کرده است. این کار انگیزه‌ای می‌شود برای جمع کردن نسبت انصار و مهاجران. وی اطلاعات لازم را از «تفاسیر و اخبار و قصص و مغازی و تواریخ و دواوین و کتب تفاریق» استخراج کرده است.

با توجه به اینکه اهدای کتاب در تاریخ ۶۰۲ ق صورت گرفته و از طرفی فخر مدبر تصریح کرده که تألیف کتاب دوازده سال به طول انجامیده، بنابراین شروع تألیف کتاب باید در سال ۵۹۰ ق باشد. با این حال قزوینی سال ۵۹۵ ق (قزوینی، ۱۳۴۵: ج ۸، ص ۷۰) و دانش‌پژوه (۱۳۴۸: ج ۱، ص ۲) میانه سالهای ۵۸۳-۵۹۷ ق را سال شروع تألیف کتاب گفته‌اند. کتاب به نام قطب الدین آیبک نوشته شده است.

از این اثر تنها یک نسخه شناسایی شده که متعلق به ای. جی. الیس بوده که مدتی در اختیار سر دنیسون راس امانت بود. این نسخه هم‌اکنون به شماره ۳۲۴ در کتابخانه چستربیتی نگهداری می‌شود. این کتاب به تصحیح دنیسون راس در سال ۱۹۲۷ در لندن منتشر شده است. مقاله نذیر احمد می‌تواند در تصحیح برخی موارد مربوط به شجره‌نامه کمک شایانی بکند [مترجم].

مؤلف کتاب معروف «آداب الحرب والشجاعة»، محمد بن منصور ملقب به فخر مدبر است. اما در روایتی دیگر به جای فخر مدبر لقبش فخر مدیر^۱ آمده است. دو کتاب معروف از وی به جا مانده است؛ یکی «آداب الحرب والشجاعة» که اندکی پس از ۶۲۶ ق تکمیل شده و به نام سلطان التتمش (۶۰۷-۶۳۲ ق) اهدا شده است^۲ که کتابی بسیار مهم و کمیاب درباره فنون جنگ است. یک روایت دیگر از آداب الحرب باقی مانده که آداب الملوک و کفایة المملوک نام دارد و یک نسخه از آن در کتابخانه ایندیافیس موجود است. تفاوت اصلی این دو کتاب در این است که آداب الحرب ۳۴ باب دارد، ولی آداب الملوک شش باب بیشتر دارد. سرور مولایی با جدا کردن همین شش باب اضافه، این کتاب را با عنوان «آئین کشورداری» در سال ۱۳۵۴ ش از طرف بنیاد فرهنگ ایران در تهران به چاپ رسانده است. آداب الحرب والشجاعة را سهیلی خوانساری در ۳۴ باب در ۱۳۴۶ ش در تهران به چاپ رسانده بود. لازم به ذکر است که خوانساری از وجود نسخه آداب الملوک و کفایة المملوک در ایندیافیس اطلاع داشت، ولی نتوانسته بود آن را از نزدیک مطالعه کند. بنابراین تصوّر کرده بود کتابی غیر از آداب الحرب والشجاعة است، درحالی که آداب الملوک نسخه تجدیدنظر شده آداب الحرب است که در نسخه جدید جملات تغییر کرده یا مطالب کم و زیاد شده و شش باب هم به آن افزوده شده و عنوان دیگری برای آن گذاشته شده است. سرور مولایی (۱۳۵۴: ص ۹) نیز در مقدمه خود با اشاره به این موضوع توضیح داده است که آداب المملوک نسخه تجدیدنظر شده آداب الحرب است (همان: ص ۵-۶). نگارنده خیلی پیشتر در «راهنمای کتاب» (جلد ۶، شماره ۴-۵)^۳، به این مورد اشاره کرده بود که آداب المملوک و آداب الحرب دو نسخه متفاوت از یک کتاب اند.

۱. در نسخه های آداب الحرب والشجاعة نام مؤلف فخر مدبر آمده اما دنیسون راس با استناد به شجره الانساب فخر مدیر آورده (Ross, 1927: p.vi) همین نام در نسخه کتاب آداب الملوک و کفایة المملوک (ورق ۴۳ ب) موجود در کتابخانه ایندیافیس نیز مندرج است، اما چون فرق دو نام فقط از لحاظ نقطه های «ب» و «ی» است. از این رو نمی توان به ضرس قاطع گفت که فخر مدبر صحیح است یا فخر مدیر. البته اولی (مدبر) متداول تر است و اغلب مدبر را به مدیر ترجیح می دهند.
۲. در اصل به نام التتمش است. در نسخه اصل یکی دیگر از القاب این سلطان ناصر امیرالمومنین نوشته شده است و این لقبی بود که در ۶۲۶ ق از طرف خلیفه مصر المستنصر بالله عطا شده بود و در این سال سفرا از بغداد آمده بودند. برای توضیحات بیشتر نک: نذیر احمد، ۱۳۷۱: ص ۲۸۵-۲۸۶. سهیلی خوانساری (۱۳۴۱: ص ۳۳۱) تاریخ تالیف آداب الحرب را حدود ۶۱۵ تا ۶۲۰ ق نوشته بود، اما من در مجله راهنمای کتاب، شماره ۴-۵ به لقبی که از طرف المستنصر بالله اعطا شده بود اشاره کردم [این مقاله نذیر احمد عیناً در قند پارسی، به کوشش سید حسن عباس ص ۲۸۳-۲۲۸۷ چاپ شده است/ مترجم]. زیرا این لقب در ۶۲۶ اعطا شده بود. بنابراین تاریخ آن باید بعد از ۶۲۶ ق باشد. سهیلی خوانساری با توجه به موارد جدیدی که از مقاله من به دست آورده در مقدمه آداب الحرب چاپی نظر قبلی خود را تصحیح کرده است (سهیلی خوانساری، ۱۳۴۶: ص ۱۱۰).
۳. همچنانکه پیشتر نیز اشاره کردیم این مقاله عیناً در قند پارسی، به کوشش سید حسن عباس ص ۲۸۳-۲۲۸۷ چاپ شده است/ مترجم

دومین کتاب فخر مدبر شجره الانساب است. نام دیگر این کتاب بحر الانساب است. اما دنیسون راس^۱ که تنها نسخه کتاب را در اختیار داشت، آن را در کتابی که به پروفیسور براون تقدیم شده در قالب مقاله‌ای در سال ۱۹۲۲م معرفی کرده، ولی نام خاصی برای این کتاب ننوشته است.^۲

در مقدمه دلیل تالیف کتاب به صراحت بیان شده است. فخر مدبر می‌نویسد که شجره خاندان ما در زمان مهاجرت به غزنی در هندوستان جامانده بود. اهل خاندان مخصوصاً فخر مدبر خیلی مشتاق بودند آن را به دست آورند، اما اوضاع در آن جا خوب نبود. از این رو فرصت رفتن به غزنی پیش نمی‌آمد. پس از این که معزالدین محمد بن سام در ۵۸۲ یا ۵۸۳ ق خسرو ملک را شکست داد و فیروز را نزد برادر خود مغیث‌الدین محمد بن سام فرستاد، اوضاع اندکی بهتر شد و فخر مدبر فرصت یافت به غزنی برود و اوراق مربوط به خاندانش از جمله شجره‌نامه مذکور را به دست آورد (فخر مدبر، ۱۹۲۷: ص ۶۲). پس از آن بود که فخر مدبر به فکر تهیه شجره الانساب افتاد. او ابتدا شجره رسول خدا (ص)، سپس شجره عشرة مبشره، سپس شجره صدها حاکم و در نهایت شجره دیگر خاندان برجسته را نوشت و کتابی در حجم بالا تهیه کرد. در سال ۶۰۲ ق شجره تکمیل شد و او قصد داشت آن را به معزالدین محمد بن سام تقدیم کند که وقفه‌ای در این کار رخ داد و در این میان او درگذشت. چون قطب‌الدین ایبک به تخت نشست کتاب به او پیشکش شد (فخر مدبر، ۱۹۲۷: ص ۷۱-۷۲). مولف علاوه بر تهیه کتاب شرح مفصلی از چگونگی پیشکشی آن به سلطان را در مقدمه کتاب نوشته است. جملاتی از خاتمه مقدمه مذکور را ملاحظه کنید:

۲۲۰

آینه پژوهش | ۲۱۱
سال ۳۶ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

«و روز آدینه که ملک اسلام غازی دام ملکه به سبب نماز جمعه به کوشک سپه‌سالار اجل کبیر اسدالله والدین سیدالرجال الغ دادبک علی محمد ابوالحسن نزول کرده بود و اتفاق بر آن جمله بود که چون ملک هر آدینه که به نماز جمعه خواستی رفت، بدان کوشک نزول فرمودی و از آن جا به نماز رفتی، دعاگوی را پیش بردند و شجره نمودند و شرف دست بوس و سعادت معرفت حاصل گشت و دعاگوی را بنشانند و با هر یک نسبت از آدم علیه السلام تا نسبت پیغمبر علیه التحیه والسلام و خلفای بنی عباس و

1. E. Denison Ross

۲. نک: تاریخ فخرالدین مبارک‌شاه، تصحیح دنیسون راس، چاپ ایشیاتک سوسایتی لندن، ۱۹۲۷م، مقدمه در اصل همان مقدمه شجره الانساب است. راس مولف کتاب فخرالدین مبارک‌شاه را فخرالدین مبارک‌شاه مروودی دانسته است. در حالی که مبارک‌شاه مروودی فردی غیر از فخرالدین مبارک‌شاه معروف به فخر مدبر است، رجوع کنید به نذیر احمد، ۱۳۷۱: ص ۲۸۶؛ نیز سهیلی، ۱۳۴۶: ص ۷، قزوینی، ۱۳۳۹: ج ۵، ص ۹۵-۹۹.



آن چه پس از ایشان بودند بر ولا و ترتیب بر رای رفیع ملک معظم عز نصر
تقریر کرده آمد و پسندید و مثال فرمود تا از جنت کتابخانه خاص نبشته
شود و در جلد آید فرمان مثال را امتثال نموده آمد و نوشته شد و به خدمت
رسانیده آمد» (فخر مدبر، ۱۹۲۷: ص ۷۴-۷۵).

فخر مدبر در هر دو کتابش حتی در دو نقلی که از آداب الحرب والشجاعة شده
شجره خود را نوشته است:

در اینجا به چند مطلب در رابطه با شجره فوق اشاره می کنیم. در شجره ای که در
دیباچه کتاب شجره الانساب آمده در کنار نام «محمد» کلمه «شریف» نیامده است.
همچنین به جای «ابوالفرج»، «ابوالفرج» و به جای «خلیل» «جلیل» آمده است. اما از
ابوالفرج چندین بار در کتاب آداب الحرب ضمن بیان ماجرای قحطی در عهد ابراهیم
غزنوی نام برده شده است (فخر مدبر، ۱۳۴۶: ص ۱۰۴) و در کنار نام ابوالفرج، «شریف»
درج شده است. فخر مدبر در کتاب هایش به ارتباطش با افراد نام برده شده در شجره
به شرح ذیل اشاره کرده است:

۱. ابوبکر صدیق، تا جایی که از سلسله فخر مدبر می دانیم بدون تردید جد بزرگ
فخر مدبر بوده است. چنان چه در مقدمه شجره الانساب (فخر مدبر، ۱۹۲۷:
ص ۶۳) نوشته شده است:

«و پیشوای ایشان امیرالمومنین ابوبکر رضی الله عنه، دعاگوی نسبت بدو دارد».

۲. ابومسلم خراسانی^۱، که عبدالرحمن نام داشت و در پایان حکومت امویان صاحب مسئولیت بود
در ۱۲۹ق در مرو شورش کرد و در مدت کمی تمام مناطق خراسان و ماوراءالنهر را تصرف کرد^۲ و
زمینه را برای خلافت آل عباس مهیا کرد. چنان چه در ۱۳۲ق ابوالعباس سفاح به عنوان اولین
خلیفه عباسی به خلافت رسید، او چهار سال بعد در ۱۳۶ق درگذشت و بعد از او برادرش ابوجعفر

۱. برای شرح حال ابومسلم نک: گردیزی، ۱۳۳۷ش: ص ۱۱۸-۲۱۷

۲. این جمله در آداب الحرب نیست و بعداً اضافه شده است که نشان می دهد نسخه ای از آداب الحرب والملوک که در
ایندیا آفیس هست، نسخه اصلاح شده است. هنوز هیچ محقق این دو نسخه را باهم مقایله نکرده است. البته سرور مولایی
شش باب اضافه شده را چاپ کرده است. اما او نه مقدمه آداب الملوک را نوشته و نه آن دو نسخه را مقایله کرده است.
معلوم نیست که مولف در نسخه دوم چقدر تغییرات داده است، لازم است که متن انتقادی آداب الملوک چاپ شود.

منصور خلیفه شد. او یک سال بعد از این که به خلافت رسید، در ۱۳۷ ق ابومسلم را به قتل رساند. در آن زمان ابومسلم ۳۵ سال داشت. همین ابومسلم از اجداد فخر مدبر بود. در آداب الحرب (فخر مدبر، ۱۳۴۶: ص ۲۶۶) آمده: «و ابومسلم صاحب دعوت عباسیان که از اسلاف مولف کتاب است به تیر جنگ کردی و تیر و دشنه او بیست من بود».

(در شجره از او نام برده نشده، پس چطور می توانسته از اسلاف او باشد؟ پاسخ به این سوال مشکل است).

۳. خلف بن احمد، اگرچه فخر مدبر در آداب الملوك و كفاية المملوك (برگ ۳۳ ب) از او تنها با عنوان امیرخلف نام برده، لیکن در شجره نام پدرش احمد مندرج است. فخر مدبر اینطور نوشته: «این خبر به امیرخلف رسید وکیل را بخواند و خلعت داد و در اسلام هیچ پادشاه ازو عالم تر نبوده و او تفسیر بیان کرده است صد مجلد، او هم از اسلاف این کاتب است».

در تاریخ یمینی (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ص ۲۱۴) آمده است که به دستور خلف تفسیر قرآن مجید نوشته شده بود که مشتمل بر صد جلد بود. مترجم تاریخ یمینی ابوشرف ناصح جربادقانی به نسخه ای از آن استناد کرده است که در مدرسه صابونی نیشابور بود، جربادقانی بعدها همان نسخه را در اصفهان به چشم خود دیده بود. بعداً مفصل تر به آن خواهیم پرداخت.

۴. ابوالفرج که رابطه نزدیکی با ابراهیم غزنوی (۴۵۱-۴۸۱ ق) داشت، از پیشینیان فخر مدبر بود. در آداب الحرب (فخر مدبر، ۱۳۴۶: ص ۱۰۴) آمده:

«شرف بوالفرج فرجد پدری کاتب و مصنف بوده است».

این ها همه مربوط به شجره پدری فخر مدبراند، این مولف درباره نسب مادری اش اینگونه می نویسد: «امیرهلکاتکین^۱ که از پس حاجب بزرگ الپتگین^۲ پادشاه غزنین شد و

۱. این شخص پیش از سبکتگین امیر غزنوی بود، پسر الپتگین ابواسحاق در سال ۳۵۵ ق درگذشت بعد از او امرا هلکاتکین را به تخت نشاندند، او ده سال حکومت کرد و بعد از درگذشت او سبکتگین امیر غزنوی شد. درباره نام و مدت زمان حکومت او اختلاف نظر هست. در طبقات ناصری (منهاج سراج، ۱۳۶۳: جلد ۱، ص ۲۲۸) هلکاتگین آمده، ولی راورتی نامش را Balktagin نوشته است، دکتر ممتاز این نام را با «ب» مکسور آورده است (نک: Momtaz, 1970: p 55). Raverty, 1881: V1, p 37,72, 76.

۲. او از امرای سامانی بود، ابتدا غلام احمد بن اسماعیل سامانی بود، به تدریج پیشرفت کرد و امیر خراسان شد. او در ۳۵۲ ق درگذشت. بعد از او پسرش ابواسحاق دو سال امیر شد و بعد از او هلکاتگین (نک: فخر مدبر، ۱۳۴۶: ص ۲۶۶ ح).

چهار سال^۱ ملک بود و خسرو سلطان یمن الدوله محمود غازی نورالله قبر هما که کاتب و مولف کتاب را جد مادرگان باشد» (همان: ۲۴۶-۲۴۷).

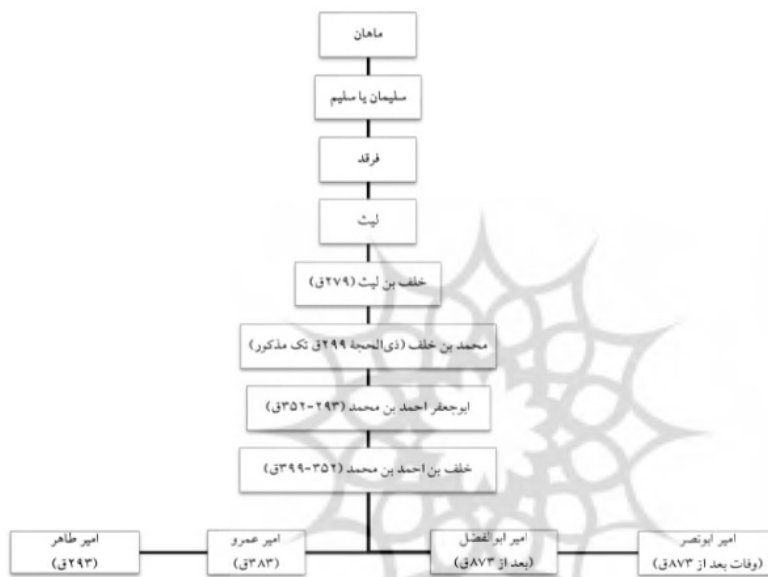
تا اینجا مطالبی را نوشتیم که خود فخر مدبر درباره جد پدری و مادری اش نوشته بود. لازم به ذکر است که با وجود این که فخر مدبر تا این حد اطلاعات وسیع درباره خانواده ها و افراد مختلف دنیا داشت، اما شجره نسب خودش خالی از نقصان نیست که در ادامه به این موضوع خواهیم پرداخت. با نگاهی به شجره فخر مدبر معلوم می شود این شجره بیش از ششصد سال قدمت دارد. تاریخ درگذشت ابوبکر مربوط به ۱۳ هجری قمری است و فخر مدبر چندین سال بعد از ۶۲۶ق درگذشته است^۲. ولی در این مدت طولانی تنها به سیزده پشت اشاره شده است که بعید به نظر می رسد صحیح باشد و بدون شک چند پشت از این میان از قلم افتاده است. خود فخر مدبر (۱۳۴۶: ص ۲۶۶) نوشته است که داعی خاندان عباسی ابومسلم خراسانی از پیشینیان وی بوده است. اما نام او را در شجره نیآورده است. وی در ۱۰۲ق متولد شده و در ۱۳۷ق از دنیا رفته بود. بر این اساس در شجره مذکور نام او بایستی در نزدیکی شعیب آمده باشد. زیرا در مورد صحت چهار پشت آخر از طلحه تا ابوبکر شکی نیست. با توجه به کتب تاریخ و انساب پیدا است که برادر بزرگ ابوبکر عبدالرحمن نام داشت که دو پسر به نام های محمد و عبدالله داشت، عبدالله چهار پسر داشت به نام های طلحه، ابوبکر، عمران و عبدالرحمن (ابن حزم، ۱۹۸۲: ص ۱۲۷-۱۲۸). کاملاً ممکن است که شعیب پسر طلحه بوده باشد، این مربوط به اوایل سده دوم می شود و بدین ترتیب نام ابومسلم (وفات: ۱۳۷ق) باید در همین حدود بیاید.

موضوع دیگری که در این ارتباط باید گفت این است که فخر مدبر یکی از پیشینیان پدری اش را خلف بن احمد دانسته که نامش در شجره هم آمده است. از او در آداب الملوک به عنوان فرمانروایی مشهور نام برده شده که از فضایل علمی برخوردار بوده و مسبب تصنیف تفسیر صد جلدی قرآن نیز بوده است. این مشخصات با خلف، فرمانروای سیستان، مطابقت دارد. در شجره خاندانی فخر مدبر نام پدر خلف، احمد و نام پسرش ابونصر درج شده است. آخرین فرمانروای تاریخ سیستان همین خلف بود که پسر ابوجعفر احمد بود و نام پسر خودش هم ابونصر بود. در ادامه شجره خلف بن احمد را می آوریم. در واقع چند سال قبل دو مقاله از نگارنده یکی

۱. در همه کتب تاریخی ده سال نوشته شده است.

۲. در آداب الحرب والشجاعه یکی از القاب التتمش ناصر امیرالمومنین آمده که این لقب از طرف المستنصر بالله در این تاریخ داده شده بود.

به زبان اردو در نذر مختارالدین احمد به کوشش مالک رام (نذیر احمد، ۱۹۸۸: ص ۱۵۳-۱۹۰) و دیگری به فارسی در مجله ایران شناسی واشنگتن دی سی (نذیر احمد، ۱۳۶۸: ص ۸۸-۱۱۴) چاپ شده که خلاصه آن ها را در این جا می آورم. در مقالات مذکور دو شجره بدین ترتیب نوشته شده است. بنده این شجره ها را با توجه به تاریخ سیستان تهیه کرده ام:



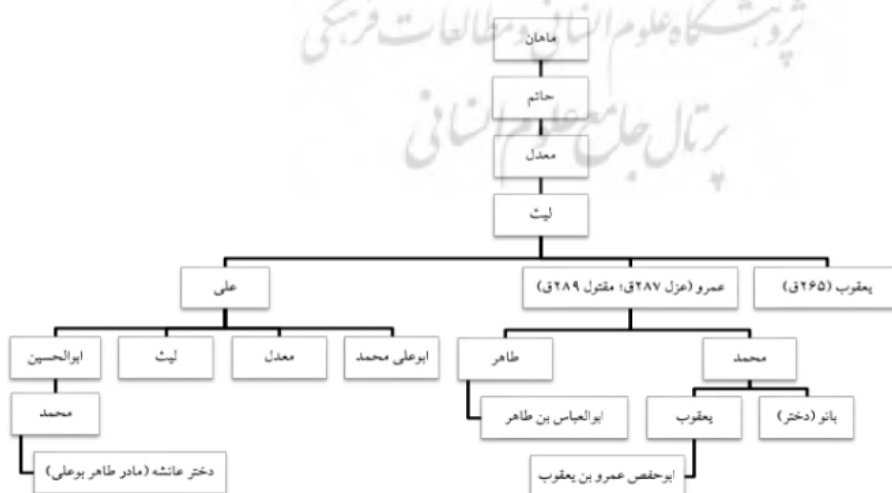
۲۲۴

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

شجره دوم مربوط به یعقوب لیث و عمرو لیث است:



حال به اختصار به شرح حال چند تن از افراد خاندان امیرخلف می پردازیم (نک: نذیر احمد، ۱۹۸۸: ص ۱۶۱؛ به نقل از تاریخ سیستان، ۱۳۶۶).

خلف بن لیث پدر بزرگ پدری امیرخلف بود و از امرای برجسته عهد یعقوب لیث (۲۴۷-۲۶۵ ق) بود. بعد از درگذشت یعقوب بن لیث، عمرولیث به تخت نشست. اندکی بعد خلف علیه عمرولیث شورش کرد و به خلیفه بغداد پیوست او در نهایت دوباره به جانب عمرولیث آمد. او در ۲۷۹ ق درگذشت.

محمد بن خلف پسر خلف بن لیث و پدر بزرگ امیرخلف بن احمد بود. بعد از درگذشت عمرولیث (۲۸۹ ق) دو نوه امیر به نام های طاهر و یعقوب جانشین او شدند. آن ها احترام زیادی برای محمد بن خلف قایل بودند، در ۱۹۲ ق دو برادر خواهرشان بانو را به عقد محمد بن خلف درآوردند، پدر امیرخلف بن احمد ابوجعفر احمد بن محمد پسر همین بانو بود و از همین رو امیرخلف، خلف بانو نامیده می شود، در یکی از حکایت های چهارمقاله به آن اشاره شده است.

ابوجعفر محمد بن محمد بن خلف، پدر امیرخلف بن احمد بود. مادرش نوه بانو عمرولیث بود. ابوجعفر در ۲۹۳ ق به دنیا آمد که اوایل دوره خاندان صفاری بود. بلافاصله پس از عزل عمرولیث (۲۸۷ ق) در بین افراد خاندان صفاری نزاع بر سر حکومت سیستان شروع شد، سرانجام به جای عمرولیث دو نوه اش یعنی طاهر و یعقوب به حکومت رسیدند. حکومت آن ها در ۲۹۶ ق به پایان رسید. پس دوره اقتدار لیث بن علی، برادرزاده عمرولیث آغاز شد. سپهسالار وی سیکری طاهر و یعقوب را دستگیر کرد و به بغداد فرستاد، لیث بن علی اگرچه سیستان را تصرف کرده بود، ولی از سیکری می ترسید، سرانجام او در ۲۹۸ ق سیکری را دستگیر کرد و به بغداد فرستاد. همان سال برادر لیث به عنوان امیر منتخب برگزیده شد. اما درست چند روز بعد در رجب ۲۹۸ ق احمد بن اسماعیل سامانی او را دستگیر و زندانی کرد، بدین ترتیب سامانیان سیستان را به تصرف درآوردند. احمد بن اسماعیل سامانی (۲۹۵-۳۰۱ ق) عموزاده اش منصور بن اسحاق (درباره او نک: تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۹۴-۲۹۶، ۳۰۱، ۳۱۳؛ گردیزی، ۱۳۳۷: ۱۴۷-۱۴۹) را به عنوان حاکم سیستان برگزید، ولی او در آن جا ناکام ماند. همین منصور ممدوح محمد زکریا رازی (وفات: ۲۱۱ ق) بود و رازی کتاب خود «منصوری»^۲ را به نام همین امیر سامانی نوشته بود.

۲۲۵

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

۱. او سپهسالار و امیر معروف عهد صفاری بود، تاریخ سیستان پر از ذکر احوالات اوست.

۲. کتابی معروف در علم طب مشتمل بر ده باب است، محمد بن زکریای رازی آن را به نام منصور بن اسحاق بن احمد بن اسد، حاکم

بعد از منصور بن اسحاق یکی از اعضای خاندان صفاری به نام ابوحفص عمرو بن یعقوب (نک: نذیر احمد، ۱۹۸۸: ۱۶۴-۱۶۶) در رمضان ۳۹۹ ق امیر سیستان شد. اما پس از چند روز برکنار شد و بدین ترتیب چند امیر یکی بعد از دیگری به امیری منسوب شدند. در نهایت در محرم ۳۱۱ ق مردم سیستان عزیز بن عبدالله را از حکومت سیستان برکنار کردند و چند روز بعد پدر امیرخلف، ابوجعفر احمد را به امیری سیستان برگزیدند، او در آن زمان بیش از ۱۸ سال نداشت، در ابتدا عزیز بن عبدالله مخالفت‌هایی کرد، اما در نهایت دستگیر شد. در این بین ابوجعفر به منظور سرکوب شورش به بست رفت، او تازه از این سرکوب بازگشته بود که دوباره شورش شد تا جایی که در رجب ۳۱۳ ق سرداران با عزیز بن عبدالله بیعت کردند، در ماه رمضان ابوجعفر به سوی بست روانه شد. در نتیجه عزیز وارد اطراف سیستان شد، در آن جا نایب ابوجعفر او را شکست داد. خلاصه ابوجعفر بین سال‌های ۳۲۰-۳۲۱ ق درگیر جنگ برای حل مشکلات مملکت بود.

ماجرای فرستادن سفیر از جانب ابوجعفر نزد ماکان^۱ در تاریخ سیستان از اهمیت بسیاری برخوردار است. ابوجعفر، ابوالحسین خارجی را به عنوان سفیر نزد ماکان فرستاد، ماکان با احترام بسیار او را پذیرفت. اما یک روز در حال مستی دستور داد ریش او را بتراشند. زمانی که هشیاری خود را به دست آورد از این حرکت خود خیلی پشیمان شد و از قاصد عذرخواهی بسیار کرد و تا زمانی که ریش سفیر به اندازه معمولش درنیامده بود اجازه نداد به سیستان بازگردد. امیر سیستان از این ماجرا باخبر شد و بسیار برآشفته و سرخود به ماکان شبیخون زد و او را دستگیر کرد و به سیستان آورد و با او همان کرد که او با سفیر کرده بود. چون نصر بن احمد، امیر سامانی، از این موضوع مطلع شد، خیلی تحت تاثیر جوانمردی ابوجعفر قرار گرفت. جشنی به پا کرد و هدیه‌های بسیار از بخارا به سیستان ارسال کرد. رودکی در قصیده‌ای ۹۴ بیتی خوبی‌های ابوجعفر را برشمرده است (برای تفصیل نک: تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ص ۳۱۶-۳۲۴)^۲. این قصیده در تاریخ سیستان نقل شده است که چند بیت آن را در این جا می‌آوریم:

- ری، نوشته است. منصور در ۲۹۰ ق از طرف عموزاده‌اش احمد بن اسماعیل بن احمد بن اسد (امیر دوم سامانی) به عنوان حاکم ری منسوب شد. او به مدت ۶ سال در این منصب خدمت کرد. گویا در این مدت (یعنی در مدت حکومت منصور در ری، ۲۹۰-۲۹۶ ق) محمد بن زکریای رازی در ری سکونت داشت و همان موقع کتاب منصوری را تالیف کرد، منصور در ۳۰۲ ق علیه سومین پادشاه سامانی، نصر بن احمد، شورش کرده بود (حواشی چهارمقاله، اثر میرزا محمد قزوینی، ص ۲۳۱-۲۳۲).
۱. به قول اغلب مورخین محلی ماکان بن کاکی دیلمی در ۳۳۹ ق به دست امیر ابوعلی احمد بن محتاج چغتایی در نبرد واقع در دره جرجان کشته شد، نظامی عروضی به اشتباه کشته شدن او را به دست سپهسالار تاش دانسته است، نک: قزوینی، ۱۳۶۴: ص ۱۰۵-۱۰۶، ۱۶۴.
۲. قصیده به طور کامل در تاریخ سیستان مندرج است.

مجلس باید بساخته ملکانه از گل وز یاسمین و خیری الوان
 نعمت فردوس گستریده ز هر سو ساخته کاری که کس نسازد چونان
 یک صف میران و بلعمی بنشسته یک صف حران و پیر صالح دهقان
 خسرو بر تخت پیشگاه نشسته شاه ملوک جهان امیر خراسان
 خود بخورد نوش و اولیاش همیدون گوید هریک چو می بگیرد شادان
 شادی بوجعفر احمد بن محمد آن مه آزادگان و مفرخ ایران
 آن ملک عدل و آفتاب زمانه زنده بدو داد و روشنایی کیهان
 آن که نبود از نژاد آدم چون او نیز نباشد اگر نگویی بهتان
 حجت یکتا خدای و سایه او یست طاعت او کرده واجب آیت فرقان
 خلق همه از خاک و آب و آتش و بادند وین ملک از آفتاب گوهر ساسان
 گر تو فصیحی همه مناقب او گوی ورتو دبیری همه مدایح او خوان

اما چنین گوهری نیز از گردش گردون مصون نماند و شورش‌ها علیه او شروع شد. سردسته شورشیان پسردایی خودش ابوالعباس بن طاهر بن محمد بن عمرولیث بود. او شایعه‌پراکنی کرد که ابوالعباس از نسب پدری شاهزاده است، اما ابوجعفر از نسب مادری. این شایعه هم از آن جا نشأت می‌گرفت که عمرولیث جد بزرگ (پدری) ابوالعباس بود و جد مادری ابوجعفر بود. این فتنه تاحدی برطرف شده بود که در این میان ابوجعفر در ۲۰ ربیع ۳۵۲ ق به دست یکی از غلامانش کشته شد. پسردایی دیگر ابوجعفر به نام ابوحفص سعی کرد به تخت سلطنت صفاری دست یابد، اما موفق نشد. پسر ابوجعفر، خلف بن احمد در پنجاهمین روز به قتل رسیدن پدرش در ۵ جمادی الاول ۳۵۲ ق امیر سیستان شد. خلف بن احمد همان خلف است که فخر مدبر او را از پیشینیان خود نامیده است و در شجره فخر مدبر آمده است (نک: نذیر احمد، ۱۹۸۸: ص ۱۷۲-۱۹۰). در کنار نام او نام پدرش احمد نیز قابل ذکر است که کنیه‌اش ابوجعفر بود که قبلاً ذکرش شد و همان است که به دست غلامش در ۳۵۲ ق به قتل رسید. در کنار نام خلف نام پسرش ابونصر نیز در شجره آمده است. ابونصر را در ادامه معرفی خواهیم کرد.

خلف، حکومت را به دست گرفت. روابط او با ابوالحسن طاهر، که از خاندان صفاری بود و در زمان پدر خلف حاکم خراسان بود، چنان محکم شد که خلف او را در حکومت خود شریک می‌دانست. هنوز یک سال از حکومت خلف نگذشته بود که در ۳۵۳ ق روانه حج شد و حدود چهار سال بعد در ۳۵۷ ق به سیستان بازگشت. طاهر امیری بسیار لایق و مدبر و فردی عالم و فاضل بود. او در غیبت خلف امور سلطنت را به خوبی به دست گرفت و در میان عام و خاص به عنوان حاکمی

مقبول از جایگاه خوبی برخوردار شد، از همین رو خلف بن احمد احساس کرد بازپس گرفتن حکومت کار آسانی نخواهد بود. پس او به کمک امیر بخارا، منصور بن نوح (۳۴۹-۳۶۵ ق) در رجب ۳۵۸ ق حکومت را به دست گرفت. اما طاهر دوباره لشکر را جمع کرد و به سیستان حمله کرد و خلف را شکست داد. اما از بخت بد طاهر در ۲۰ شوال ۳۵۹ ق ناگهان درگذشت. پس از درگذشت او پسرش حسین بن طاهر امیر سیستان شد، خلف بن احمد به آن جا حمله کرد و او را از سیستان فراری داد و خویشان طاهر و حسین را از میان برد، اما حسین تسلیم نشد و مجدداً در ۶ شعبان ۳۶۱ ق امیر خلف را در نبرد هیرمند شکست داد. خلف بن احمد دست بردار نبود و نمی گذاشت حسین آرامش داشته باشد تا جایی که او به بخارا رفت و از ۳۶۲ تا ۳۶۸ ق در آن جا ماند. در این فاصله امیر منصور بن نوح درگذشت و پسرش نوح بن منصور در ۳۶۵ ق به عنوان امیر بخارا منسوب شد. او لشکر بزرگی به حسین داد تا به خلف بن احمد حمله کند، اما در محرم ۳۶۹ ق حسین شکست خورد و امیر بخارا هر قدر تلاش کرد که خلف بن نوح را کنار بگذارد و حسین پسر طاهر را به جایش به حکومت سیستان منسوب کند، موفق نشد. در این میان با تلاش های ابوالحسن سیمجوری بین خلف بن احمد و حسین بن طاهر صلح و آشتی برقرار شد. مدتی به صلح نامه عمل شد اما خلف دوباره به حسین حمله کرد. این بار با وساطت امیر سبکتگین در رجب ۳۷۳ ق میان آن ها صلح برقرار شد. اما حسین از این صلح نامه سودی نبرد و در همان زمان درگذشت. حال راه برای خلف هموار شده بود و او بدون مزاحمت بر سیستان و مناطق اطرافش حکومت کرد.

خلف بن احمد چهار پسر داشت؛ امیر بانصر (ابونصر)، امیر ابوالفضل، امیر عمرو و امیر طاهر. امیر عمرو که مدتی گروگان نزد امیر بخارا بود، پس از مدتی در ۳۷۸ ق از آنجا بازگشت. او اندکی پس از آن علیه پدر شورش کرد. خلف پسر دیگرش ابونصر را برای مقابله با او فرستاد. در ۵ ذیحجه ۳۸۳ ق امیر عمرو دستگیر شد و در محرم ۳۸۴ ق در زندان درگذشت. دو پسر دیگر خلف یعنی ابونصر و ابوالفضل نیز زمانی که هنوز خلف در قید حیات بود، درگذشته بودند. فقط همین پسرش ابوطاهر بن خلف زنده بود. او فوق العاده شجاع و جسور بود و به خاطر همو به وسعت کشور اضافه شد و به سبکتگین در مبارزه با ابوعلی سیمجوری یاری رسانده شد. اما سبکتگین این نیکویی را فراموش کرد و به قصد حمله به طاهر لشکری دوازده هزار نفری به سرکردگی برادرش بغراجوق آماده کرد. اما او نتوانست با طاهر مقابله کند، طاهر او را به اسارت گرفت و سر بریده اش را برای خلف ارسال کرد. بعد از شکست بغراجوق امیرخلف به کوه سپهد رفت. علاوه بر خانواده اش چند خدمتکار نیز همراه او بودند. سلطان محمود از آن اطراف می گذشت. پس به خلف حمله کرد و او را وادار به مصالحه کرد. خلف صد هزار درهم تاوان

پرداخت کرد و به نام سلطان محمود خطبه خواند و سکه ضرب کرد. این واقعه در جمادی الثانی ۳۹۰ ق رخ داد. امیرخلف امید داشت که طاهر به محمود شبیخون بزند، اما این اتفاق نیافتاد. خلف از دست طاهر خیلی خشمگین شد و با او سختگیری کرد. طاهر یاغی شد و به مقابله با پدر درآمد و پدرش را شکست داد. طاهر در شعبان ۳۹۰ ق به کرمان رفته بود. بعد از بازگشت از کرمان طاهر از خلف طلب بخشش کرد. اما خلف رفتار بدی با قاصد طاهر کرد. در نتیجه طاهر با او به مقابله پرداخت و خلف را شکست داد. طاهر در محرم ۳۹۱ ق وارد سیستان شد و کل شهر را به تصرف درآورد، خلف فرستاده ویژه‌اش را برای عذرخواهی نزد طاهر فرستاد. طاهر که جوان بود فریب خورد و با چند تن از یارانش به ملاقات پدر رفت، پدر بدعه‌دی کرد و پسر را دستگیر کرد. طاهر در جمادی الاول ۳۹۲ ق در زندان درگذشت.

بدعه‌دی خلف با طاهر احساسات مردم سیستان را برانگیخت و آن‌ها را در آستانه شورش قرار داد. چنانچه آن‌ها محمود غزنوی را دعوت به حمله به سرزمین خود کردند. چون محمود به سیستان رسید به نام او خطبه خواندند. محمود هم از موقعیت استفاده کرد و به سیستان حمله کرد. خلف توان مقابله با او را نداشت و از قلعه بیرون آمد و خود را تسلیم محمود کرد. محمود اجازه داد تا او به جوزجان برود. این واقعه در ۱۲ صفر ۳۹۳ ق روی داد. بعداً او به گردیز منتقل شد. محمد قزوینی در تعلیقات «چهار مقاله»^۱ نوشته است که خلف با وجود تمام فضایی که داشت، در قساوت بی‌همتا بود. او پسر خود را تنها براساس توهم به دست خود به قتل رساند، بعد غسل داد و به خاک سپرد. عتبی اگرچه به محمود وابسته بود، اما نتوانست در ستایش خلف ننویسد. او می‌نویسد:

«امیر خلف از بزرگترین پادشاهان دنیا بود. در سخاوت، داد و دهش، عظمت و جلال شهرت داشت. داستان چگونگی برخوردش با علما و هنرمندان در دنیا معروف است. شعرای بزرگی در مدح او شعر سروده‌اند. فضایل و کمالاتش زبانزد خاص و عام است. دربارش مآمن علما و فضلا بود. زیر سایه توجهات این امیر تفسیر مفصل قرآن در صد جلد نوشته شد...».

۱. قزوینی (۱ ص ۳۶۴: ۱۶۲-۱۶۳) اطلاعات مفیدی درباره خلف داده است که به طور مختصر به آن اشاره می‌کنیم: (در چهارمقاله او را امیرخلف بانو نامیده است) امیر ابوالاحمد خلف بن احمد بن محمد بن خلف بن لیث صفاری از خاندان صفاری است و هم از این‌رو او را خلف بانو (به اضافه نام مادر) می‌نامند. او از دانشمندان عصر خود بود و از سخاوتمندان بزرگ عهد خود به شمار می‌رفت. بدیع‌الزمان همدانی و ابوالفتح بستی قصایدی (به زبان عربی) در مدح او سروده‌اند. این اشعار در تاریخ یمینی و یتیمه‌الدهر ثعالبی موجود است. به دستور او علمای عصر تفسیر مفصلی بر قرآن نوشتند، بیست هزار دینار برای این کار هزینه شد. نسخه آن در مدرسه صابونی بود. باوجود این فضایل در قساوت قلب نظیر نداشت...

نسخه اصلی این تفسیر تا سال ۵۴۵ق که حادثه غز روی داد، در مدرسه صابونی نیشابور نگهداری می شد. بعداً به کتابخانه آل خجند در اصفهان منتقل شد ابوشرف ناصح جربادقانی مترجم فارسی تاریخ یمینی این تفسیر را در اصفهان دیده و مطالعه کرده بود.

باتوجه به مطالب فوق کمی عجیب به نظر می رسد که نظامی عروضی سمرقندی در چهارمقاله می نویسد فرخی سیستانی در سیستان ممدوحی نیافت و از این رو به دربار امیرچغانیان مایل شد. پدر فرخی که به نوعی غلام امیرخلف بن احمد بود و پدرزنش هم بود، به دربار خلف وابسته بود. همچنین خود خلف انسان فاضلی بود و از شعرا و فضلا حمایت می کرد. ابوالفضل بستی، بدیع همدانی و غیره به دربارش وابسته بودند. بنابراین گفتن این سخن که در سیستان غیر از دهقانان و امرای آن ها کسی نبود که از شعرا و فضلا حمایت کند، صحیح نیست.

بعد از این توضیحات دوباره به شجره خاندانی فخر مدبر برمی گردیم. درباره چهار پشت آخر او یعنی از ابوبکر تا طلحه تردیدی نیست. این که شعیب پسر طلحه باشد نیز امکان دارد و بدین ترتیب پنج پشت صحیح می شود. اما این کاملاً اشتباه است که احمد را پسر شعیب بدانیم. یعنی همان احمد که به طور قطع پدر خلف بود. کنیه احمد ابوجعفر است که در تاریخ سیستان با شفافیت در موردش نوشته شده است. نام پدر او محمد، نام پدر بزرگش خلف و پدر پدر بزرگش لیث بود. منظور این که این بخش شجره اصلاً منطبق با واقعیت نیست، این موضوع را می توان با وقایع بدیهی که در تاریخ سیستان نوشته شده، مقایسه کرد. همچنین این مورد که فخر مدبر نام پسر ابونصر، یعنی نوه خلف را احمد نوشته نیز مشکوک است. درگذشت ابونصر اندکی بعد از ۳۷۸ق و البته خیلی پیش از ۳۹۲ق، که تاریخ درگذشت طاهر برادر ابونصر است، روی داده بود. از همین جا ایراد شجره مشخص می شود که یک خاندان اصیل ایرانی (صفاری) به ابوبکر صدیق ارتباط داده شده است. در این جا ما با وضعیت عجیبی مواجه هستیم. فخر مدبر ادیب، مولف و مورخ مهم زبان فارسی از یک طرف خلف بن احمد را جزو پیشینیان خود محسوب کرده، سپس نام خود و پدر و پسرش را در این فهرست جای داده است، از طرف دیگر خود را از اولاد ابوبکر دانسته که منجر به این می شود که خلف بن احمد نیز به ابوبکر ارتباط داشته باشد که این غیرممکن است؛ زیرا خلف یک ایرانی الاصل خالص از خاندان صفاری است و شجره اش به ماهان می رسد. اصالت او عرب نیست و از اولاد ابوبکر هم نبوده است. باتوجه به اطلاعاتی که در دست است نتیجه ای غیر از این نمی توان گرفت که شجره ای که فخر مدبر تهیه کرده، اشکال دارد. گرچه جای بسی تعجب است که یک شجره نویس که ۱۳۶ شجره را در طول ۲۱ سال تهیه کرده، در شجره خاندان خودش دچار چنین اشتباهات فاحشی شده باشد. اما باتوجه به شواهد موجود چاره ای جز پذیرفتن اشتباه از جانب فخر مدبر نداریم.

منابع

- ابن حزم اندلسی (۱۹۸۲)، *جمهرة الانساب العرب*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهره: دارالمعارف
- تاریخ سیستان (۱۳۶۶)، به تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران: کلاله خاور
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر (۱۳۴۵)، *ترجمه تاریخ یمنی*، به اهتمام جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- دانش پژوه، محمّد تقی (۱۳۴۸)، *فهرست میکروفیلیمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران*، جلد اول، تهران: دانشگاه تهران
- سرورمولایی، محمد (۱۳۵۴)، «مقدمه» آیین کشورداری، شش باب باز یافته از آداب الحرب والشجاعة، تهران: بنیاد فرهنگ ایران
- سهیلی خوانساری، احمد (۱۳۴۱)، «آداب الحرب والشجاعة»، راهنمای کتاب، شماره سوم، سال پنجم، صص ۳۳۰-۳۳۲
- سهیلی خوانساری (۱۳۴۶)، *مقدمه آداب الحرب والشجاعة*، تهران: اقبال
- فخر مدبر (۱۳۴۶)، آداب الحرب والشجاعة، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: اقبال
- فخر مدبر، آداب الملوك وكفایه المملوك، نسخه خطی کتابخانه ایندیا آفیس، شماره 647
- فخر مدبر (۱۳۵۴)، آیین کشورداری، شش باب باز یافته از آداب الحرب والشجاعة، به اهتمام محمّد سرورمولایی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران
- فخر مدبر (۱۹۲۷)، *تاریخ فخرالدین مبارکشاه مرورودی* [نام صحیح کتاب: *شجره الانساب یا بحر الانساب*]، به کوشش ادوارد دنیسون راس، لندن: رویال آسیاتیک سوسایتی
- قزوینی، محمد (۱۳۶۴)، «تعلیقات» چهار مقاله نظامی عروضی، تهران: اشراقی
- قزوینی، محمد (۱۳۳۹)، *یاداشتهای قزوینی*، جلد ۵، به کوشش ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران
- قزوینی، محمد (۱۳۴۵)، *یاداشتهای قزوینی*، جلد ۸، به کوشش ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۳۷)، *تصحیح عبدالحی حبیبی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران
- منهاج سراج (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری*، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب
- نذیر احمد (۱۳۷۱)، «آداب الحرب والشجاعة»، قند پارسی، [جلد ۱]، به کوشش سید حسن عباس، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار
- نذیر احمد (۱۹۸۸)، «امیر خلف بن احمد، پادشاه سیستان»، نذر مختار، به کوشش مالک رام، دهلی نو: مجلس نذر مختار، صص ۱۵۳-۱۹۰
- نذیر احمد (۱۳۶۸)، «امیر خلف بن احمد، آخرین فرمانروای خانواده صفاریان سیستان»، ایران شناسی، سال اول، شماره اول، واشنگتن، صص ۸۸-۱۱۴

Momtaz (1970), Some persian prose writing, Aligarh: muslim Univercity

Raverty, H.G (1881), tr., Minhaj al-Din Juzjani, *Tabakat-i-Nasiri*, 2 vols. London: Gilbert & Rivington

Ross, E. Denison (1927), Introduction Tarikhi Fakhru'd-din Mubarakshah, London: The Royal Asiatic Socity

